



می برد. شب‌های جمعه بعضی از طلبه‌ها که مسافر بودند و خانه‌شان دور بود، در مدرسه می‌ماندند و ایشان می‌گفت به خانه من بیایید.

#### شیوه رهبری ایشان چگونه بود؟

هنگامی که ایشان رهبر شد، ما سه چهار ماه در آن مدرسه بودیم و بعد به ایران آمدیم. ویژگی‌های رهبری ایشان زیاد است. یکی شجاعت است که در نهایت کمال بود. رهبر هنگامی در دل مردم رسوخ پیدا می‌کند که با آنها ارتباط کامل داشته باشد. شخصیت جامعی بود و هر کسی خدمت ایشان می‌رسید، یادش نمی‌رفت و بعدها از او احوالپرسی می‌کرد. من به ایران آمده بودم و شهید به منطقه‌ای که خیلی دور از ما بود، رفته بود. عده زیادی برای استقبال رفته بودند و پدر من هم رفته بود. پدر من یکی دو بار خدمت ایشان رسیده بود، ولی چون خانه‌مان از مدرسه دور بود و دستش هم تنگ بود نمی‌توانست بیشتر بیاید و به من سر بزند. شهید وقتی پدر مرا از دور می‌بیند، ایشان را صدا می‌زند. پدرم بسیار تعجب کرده بود که من تصورم را هم نمی‌کردم که ایشان مرا بشناسد و بعد هم صدایم بزند. ما که اینجا آمدیم، شش نفر طلبه بودیم. وقتی ایشان رهبر شد، به خودمان گفتیم ایشان خیلی وقت ندارد و ما را فراموش می‌کند و حتماً از ما هم انتظاری ندارد. دو سه ماه دیگر آقای سید جواد هادی آمد و به ما گفت آقای حسینی می‌فرمایند ما را فراموش کرده‌اید؟ حجت کشیدیم و گفتیم ما به این جهت خطی ننوشتیم که گفتیم ایشان وقت ندارد. هر شش نفر نامه نوشتیم و ایشان نامه‌های ما را تک تک جواب داد.

در پاکستان افراد زیادی بودند که چه از لحاظ سنی و چه از لحاظ علمی از ایشان بالاتر بودند. چه شد که ایشان به رهبری انتخاب شد؟

ایشان شرائط رهبری را داشت، بسیار فعال بود، به همه جا و همه کس می‌رسید و همه را جلب می‌کرد. در سفرهایی که با ایشان می‌رفتیم، مثلاً از پارانجا تا پیشاور که جاده‌اش هم بسیار بد بود و با آن اتوبوس‌های قدیمی جی.تی.اس می‌رفتیم، ایشان در راه هم مطالعه می‌کرد. هر جا می‌رسید، به جوان‌ها و بزرگان رسیدگی می‌کرد. چون مطالعه و دانش ایشان زیاد بود و اخلاص بی‌ظنری داشت، حرفش تاثیر

**مشکلی که ایشان داشت و خود ایشان می‌فرمود، همانی بود که امام فرموده بود که رنجی که من از دست متحجرهای کشم، از دست دشمنان اسلام نکشیدم. همین مشکل هم برای ایشان بود. می‌فرمود ما باید سه سال برای شیعه‌ها کار می‌کردیم، در حالی که وقتمان به این گذشت که ثابت کنیم شیعه هستیم! دائماً در معرض تهمت و شایعه بود که از اینجا پول می‌گیرد، به آنجا وابسته است.**

می‌داد. ایشان خیلی به درس اخلاق اهمیت می‌داد و محور همه درس‌هایش هم اخلاص بود. به اخلاص خیلی اهمیت می‌داد و همیشه تاکید می‌کرد که کار را برای خدا بکنید. بعضی از اساتید مفید هستند که حتماً باید لمعه درس بدهند و اگر صرف میر و مقدمات درس بدهند، شخصیتشان پائین می‌آید. ایشان می‌گفت این چه حرفی است؟ صرف میر را هم که برای خدا درس بدهی ارزش دارد، ولی اگر درس خارج هم بدهی و برای خدا نباشد، فایده‌ای ندارد. ایشان هم امثله درس می‌داد هم شرح لمعه.

ویژگی‌های مدیریتی ایشان چه در زمان اداره مدرسه و چه در دوران رهبری چه بودند؟

در زمانی که ما در مدرسه درس می‌خواندیم، مدیریت به دست ایشان نبود و متولی و مسئول مدرسه، مرحوم شیخ علی مدد بود. بعد هم آقای عابد حسین حسینی امور مدرسه را اداره می‌کرد، چون شهید اصلاً شوق نداشت که سمتی داشته باشد و فقط سعی داشت با دیگران همکاری کند. آقای شیخ علی مدد اعتماد کامل به شهید عارف‌الحسینی داشت و هر حرفی که ایشان می‌زد، قبول می‌کرد، ولی شهید زیاد نمی‌خواست جلو بیاید و مدیریت را دست بگیرد. با طلبه‌ها بسیار نزدیک بود و گاهی آنها را به خانه خودش

#### از کی و چگونه با شهید آشنا شدید؟

اولین بار که در سال ۱۹۸۰ ماه آوریل به مدرسه جعفریه پارانجا رفتیم، توسط ایشان بود. منطقه ارگی جنسی ما خیلی محروم بود و روحانی هم نداشت و شیعیان آن تحت فشار وهابی‌ها بودند. حتی مدرسه دولتی هم در آنجا نبود. ایشان وقتی اطلاع پیدا کرد که وضعیت این منطقه به این شکل است، با اینکه اگر کسی در مدرسه دولتی درس نخوانده بود، او را در مدرسه جعفریه نمی‌پذیرفتند، ولی چون منطقه ما مدرسه نداشت، ایشان توسط یکی از برادران ده ما پیغام فرستاد که از روستا ما شاگرد می‌پذیرند و من به این خاطر به آنجا رفتم و با اینکه شرایط پذیرش را نداشتیم، ایشان سه چهار سال به طور خصوصی به من یک نفر درس دادند.

#### چه دروسی را نزد ایشان خواندید؟

از اول امثله تا شرح لمعه که بعضی‌ها را خصوصی خواندم و بعضی‌ها را عمومی.

#### خصوصیات تدریس شهید چه بود؟

یکی از خصوصیات تدریس ایشان این بود که به طلبه جدی خیلی ارجح می‌نهاد و به او توجه و او را بسیار تشویق می‌کرد و جایزه‌هایی هم به طور شخصی به او می‌داد. اساتید خوبی داشتیم که یکی آقای ابوالحسین حسینی بود که خیلی معلم و مدرس خوبی بود، ولی شهید با طلبه‌ها کار می‌کرد و از آنها کار می‌کشید و درسی را که می‌داد، فردا از طلبه می‌پرسید. این خصوصیت را ما در آنجا از دیگران ندیدیم. ما از دیگر اساتید می‌خواستیم که از ما سؤال بپرسند و امتحان بگیرند، ولی آنها می‌گفتند شما خودتان یاد می‌گیرید و ما حوصله و وقت نداریم.

آیا گرایش ایشان تنها این بود که طلبه درس بخواند یا نقطه‌ای را در نظر داشت و از طلبه می‌خواست که به آن نقطه برسد؟

ایشان خیلی به درس خواندن اهمیت می‌داد. طلبه‌ها جمع‌ها به خانه‌هایشان می‌رفتند. من خانه‌ام خیلی دور بود و در مدرسه می‌ماندم و ایشان می‌گفت بیا درس بخوانیم، ولی در عین حال که درس خواندن طلبه خیلی برایش مهم بود، اما درس اخلاق ایشان در مدرسه خیلی شهرت داشت و دعای کمیل و دعای سحر ابوحمزه ثمالی و تلاوت قرآن



## محور همه درس‌هایش اخلاص بود...

«شهید عارف حسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود  
شاهد یاران با حجت‌الاسلام شیخ نذیر حسین مطهری

#### • در آمد

زندگی کوتاه اما پرفراز و نشیب شهید عارف حسینی چنان با مسائل و دشواری‌های سیاسی در هم آمیخته که معمولاً وجه بارز شخصیت ایشان یعنی مقام استادی نادیده گرفته می‌شود. این گفتگوی صمیمی سرشار از شیوه‌های تدریس و سلوک شهید در مقام یک استاد است.



ریش داشت و سخنرانی کرد! با اهل تسنن رفتارش خیلی خوب بود، ولی در برانت از مشترکین، وهابی‌ها علیه ایشان کار کردند که باعث شهادتش شد. ایشان در پاکستان کنفرانسی منعقد کرده بود که مکه باید برای همه مسلمانان آزاد باشد و این هم حساسیت وهابی‌ها را بیشتر کرد.

**سید در مقام قیادت، چقدر توانست وضعیت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی شیعیان را ارتقا بدهد؟**

ایشان زیاد فرصت پیدا نکرد که آن طور که باید بهبود بدهد، کار کند، ولی بنیان کارها را گذاشت.

مثلا در پیشاور، شیعه کم و متفرق است و زیاد در یک جا متمرکز نیستند. ایشان برنامه‌اش این بود که وقتی برای مدرسه در بیرون از شهر که زمین زیاد بود، زمین وسیعی بخرد مدرسه ایجاد کند که شیعه‌ها در آنجا زیاد شوند و سکونت و تجمع کنند. ایشان از این برنامه‌ها برای همه جا داشت، ولی فرصت نشد و کار به پایان نرسید.

**بعد از ایشان کار ادامه پیدا نکرد؟**

یک مقدار شد. در پیشاور به خاطر مدرسه، عده‌ای شیعه گرد آن جمع شده‌اند. در خود شهر پیشاور هم جایی که شیعه این طور مجتمع باشد، نیست.

**اشاره کردید که به منزل سید هم رفت و آمد داشتید. ایشان از لحاظ شخصی چگونه زندگی می‌کرد؟**

زندگی بسیار ساده‌ای داشت. در مدرسه غذا تهیه می‌شد، ولی ایشان از منزل غذا می‌آورد.

**چرا؟**

ایشان حتی مهمان هم که در مدرسه برایش می‌آمد، به آشپزخانه مدرسه نمی‌گفت برایشان جای بیابورد و از هتلی در آن نزدیکی بود می‌گفت جای بیابورد. ما مسئول

■ ■ ■

**رفتارش با علمای اهل سنت خیلی خوب بود. گاهی اوقات آنها را دعوت می‌کرد و با هم مناظره‌ای خصوصی داشتند. واقعه برائت از مشرکین که در حج پیش آمد و ایشان در تظاهرات شرکت کردند، حساسیت وهابی‌ها روی ایشان زیاد شد. در پاکستان کنفرانسی منعقد کرده بود که مکه باید برای همه مسلمانان آزاد باشد و این هم حساسیت وهابی‌ها را بیشتر کرد.**

نمی‌کردیم که چرا از آشپزخانه جای نمی‌گیرد. غذای ایشان خیلی ساده و اکثرا عدسی بود که ما به آن می‌گوئیم دال. ما هم که به خانه‌شان می‌رفتم، همین غذا را به ما می‌داد. منزلش خادم نداشت و خودش خدمت می‌کرد. یاد هست ایشان از حج تشریف آورده بود و پدر من و چند نفر دیگر برای مبارکباد حج آمدند. بنا بود شب بمانند و یک گوسفند هم آورده بودند. منزل ایشان خیلی کوچک و تنگ بود. ما نیز یک اتاق بیشتر نداشتیم. ایشان حتی در مدرسه هم برای آنها غذا تهیه نکرد، بلکه در همان خانه کوچک شام تهیه کرد. ما هم برای شام به خانه ایشان رفتیم. در منطقه ما خیلی به یک فرد سید احترام می‌گذارند. قبل از غذا رسم است که همه دستشان را می‌شویند. ایشان می‌خواست روی دست بقیه آب

داشت. من وقتی یاد اخلاص ایشان می‌افتم، اشک از دیدگانم جاری می‌شود. ایشان آن قدر به من احسان کرده که هر وقت یادش می‌کنم می‌گویم «التراب مقدمه الفداء». اگر ایشان نبود که شرایط مدرسه طوری نبود که مرا قبول کنند.

یادم هست من در درس حاشیه تنها بودم. در مقابل من پنج شش نفر دیگر بودند. یک روز نوبت من بود، ولی آنها گفتند ما باید درس بگیریم، من گفتم نوبت من است. آقا فرمودند شما بنشین من به اینها درس بدهم، بعد تو درس بگیر. یک روز دیگر باز این طور شد و آنها باز نوبت مرا گرفتند. من بلند شدم و به حجره برگشتم. یکی از برادرهایی که الان اینجا هست، آقای احمد حسینی آمد و گفت بیا درس و یک لیختدی هم به من زد که یعنی نوبت تو را گرفتند. من گفتم نمی‌آیم و همان جا نشستم و گفتم امروز من درس نمی‌خوانم. چند دقیقه گذشت، خود شهید آمد و در را زد. من تصورم را هم نمی‌کردم که ایشان خودش بیاید. گفتم بفرمائید. در که باز شد و دیدم ایشان است، خیلی خجالت کشیدم. ایشان آمد و کنار من نشست و گفت کتاب را بگیر و در حجره من به من درس داد. مثل پدر و حتی بالاتر از پدر، به ما مهربان بود. هرگز این برخورد ایشان از یادم نمی‌رود.

**مشکلات ایشان در مقام رهبری پاکستان چه بود؟**

مشکلی که ایشان داشت و خود ایشان می‌فرمود، همانی بود که امام فرموده بود که رنجی که من از متحجرها می‌کنم، از دست دشمنان اسلام نکشیدم. همین مشکل هم برای ایشان بود. می‌فرمود ما باید سه سال برای شیعه‌ها کار می‌کردیم، در حالی که وقتمان به این گذشت که ثابت کنیم شیعه هستیم! دائم در معرض تهمت و شایعه بود که از اینجا پول می‌گیرد، به آنجا وابسته است.

**چرا به ایشان نسبت وهابی‌گری می‌دادند؟**

اینها یک مسائل سیاسی بود. در پاکستان دو نوع طرز تفکر بود. علمای لکنهو سخنران و مداح قوی بودند. اینها فقط فضائل اهل بیت(ع) را می‌خواندند و گاهی هم مطالب و مسائل نادرستی را به انهمه نسبت می‌دادند و اصلا نماز و روزه و عبادت، مورد توجهشان نبود. الان عده زیادیشان منقرض شده‌اند. علمای قم و نجف به تقوا و دیانت و پرهیز و دین اهمیت می‌دادند و شرایط منبر را می‌گفتند و اینکه کسی که به منبر می‌رود، خودش باید درست عمل کند و به چیزهایی که می‌گوید معتقد باشد، آقای محمد حسین اکو از علمای نجف، علیه این سخنرانی‌ها بود که عملشان خلاف مذهب است و در آنجا به آنها ذاکرین می‌گویند. ارتباط شهید با این علما بود، به همین خاطر به آقای محمد حسین نجفی هم که همراه ایشان بود می‌گفتند که وهابی هستی. ایشان عالم متقی و خوبی است و کتاب‌های زیادی هم نوشته، ولی آنها از این جور علما که شرایط تقوا و پرهیز را مطرح می‌کنند، ضرر دارند و به همین دلیل به آنها لقب وهابی می‌دهند.

**اتفاقا یکی از مشکلات سید در رهبری، همین مسئله سلفی‌ها بود، مشکلی که خود مردم پاکستان هم گرفتارش بوده‌اند و هنوز هم هستند. موقف سید شهید در برابر اینها چه بود و با مشکلاتی که اینها ایجاد می‌کردند، چگونه مواجه می‌شد؟**

ایشان رفتارش با علمای اهل سنت خیلی خوب بود. گاهی اوقات آنها را دعوت می‌کرد و با هم مناظره‌ای خصوصی داشتند. واقعه برائت از مشرکین که در حج پیش آمد و ایشان در تظاهرات شرکت کردند، حساسیت وهابی‌ها روی ایشان زیاد شد. چه‌راهش هم با آن ریش بلند، کاملاً مشخص بود و ایشان را که می‌دیدند به کنایه می‌گفتند خب دیگر! ایشان مسلمان است. یک بار در کوهات که شهری مرکزی است و در اربعین امام حسین(ع) علمای زیادی جمع می‌شدند و سخنرانی می‌کنند، ایشان هم سخنرانی کوتاهی کرده بود و یکی از اهل تسنن می‌گفت یکی را دیدیم که مسلمان بود و

بریزد که همه شرمند شدند. پدر من گفت بقیه سید هستند و من نیستم. اجازه بدهید من آب بریزم. سید خیلی ناراحت شد و گفت: این چه حرفی است که می‌زنید؟ شما مهمان من هستید. من وظیفه دارم این کار را بکنم. مگر امیرالمؤمنین(ع) خودشان روی دست مهمانسان آب نمی‌ریختند؟ من که بالاتر از ایشان نیستم. پدرم می‌گفت: از بس که از این کار سید خجالت کشیدیم، اصلا نفهمیدیم شام چه خوردیم. زندگی ایشان به این شکل بود.

**از وقتی به قم آمدید دیگر نتوانستید ایشان را ببینید؟**

چرا، یک بار رفتم و ایشان را دیدم و به حکم ایشان یک سال در مدرسه ماندم و بازهای متعدد همراه ایشان بودم. در مدرسه عسکریه به حکم ایشان درس می‌دادم. خاطرات زیادی هم از همراهی ایشان دارم. من در آنجا ازدواج کردم و ایشان تشریف آورد و نکاح را خواند و به من کمک کرد و توسط راننده خودش ۷۰۰۰ روپیه به من پول داد. من آدمم به قم. حقوقی که ماهانه به ما می‌دادند ۲۰۰۰ روپیه بود. من خیال کردم پیش از وقت حقوق داده و خیال کردم حقوق خودم است. بعد به آقای سید جواد گفته بود که به او بگویند حقوقش پیش من است. یک سال آنجا بودیم و بعد ایشان تشریف آورد اینجا به قم و در مدرسه حجتیه سخنرانی داشت. ایشان خیلی صراحت داشت و می‌گفت شما طلبه‌ها باید درس بخوانید. دو سال که اینجا می‌مانید برمی‌گردید پاکستان. می‌پرسم چرا آمده‌اید؟ می‌گویند می‌خواهم ازدواج بکنم. چه وقت ازدواج شماست؟ درستان را بخوانید. طلبه‌ها خندیدند و ایشان گفت: «اینجا مقام خنده نیست، مقام گریه است که یک سال از طلبگی شما نگذاشته می‌گویند می‌خواهم ازدواج کنم. شما باید روزه بگیرید، خودداری کنید و درس بخوانید.» ایشان داشت می‌آمد و طلبه‌ای نماز می‌خواند. الان وقت عصبانی شد و گفت: «نماز را باید سر وقت بخوانید. الان وقت نماز است؟»

**هنگام شهادت سید شما در ایران بودید. خبر را چگونه دریافت کردید؟**

وقت صبح بود و از رادیو شنیدم (نمی‌تواند جلوی گریستن خود را بگیرد). نتوانستم برای تشییع ایشان به پاکستان بروم. امکانش برایم فراهم نبود.

**بعد از گذشت ۲۰ سال از شهادت سید، چقدر آثار ایشان در پاکستان باقی مانده است؟**

آثار ایشان بعد از شهادتش خیلی خوب و عالی بود. کسانی که ایشان را قبول نداشتند، این شهادت بسیار روی آنها تأثیر گذاشت و «نهضت جعفری» هم خیلی فعال بود. آقای ساجد علی نقوی آدم بزرگوازی است و بعد از ایشان به رهبری انتخاب شد و مدتی هم «نهضت جعفری» پیشرفت کرد. بعد اختلافات و مشکلاتی پیش آمد که هنوز هم هست. ■